

اتحاد رهروان جنبش انقلابی (م ل م) افغانستان

بخش چهارم

بدون تحقیق حق صحبت کردن رانداریم:

ما به خلق خدمت میکنیم و از این رو اگر نواقصی داشته باشیم از تنکر و انتقاد دیگران هراسی نداریم. نشاندادن نواقص ما از طرف هرکس که باشد، جایز است؛ و اگر او برحق باشد، ما آن نواقص را اصلاح خواهیم کرد. هرگاه پیشنهادی که او مطرح میکند به سود خلق باشد، ما حتماً طبق آن عمل خواهیم کرد. (مانوتسه دون خدمت به خلق 8 سپتامبر 1944 آثار منتخب جلد 3)

نقدی بر نوشته "انسان"

در بخش سوم این نوشته راجع به برداشت و ادعای آقای "انسان" مبنی بر احترام داشتن بر همه اعضاء سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) بطور اجمال صحبت نمودیم. دروغ گوئی و تناقض گوئی موصوف را بر ملا ساختیم و در ضمن بعضی مطالب و از جمله اغلاط املائی موصوف را مورد نقد قرار دادیم تا از یک طرف خوانندگان عزیز ببینند که آقای انسان چقدر سواد نوشتن و خواندن دارد و از طرف دیگر خود آقای انسان متوجه اشتباهات لفظی و املائی خویش شده و خود را اصلاح نماید. برخلاف آقای "انسان" در نوشته بعدی اش بجای آنکه از اشتباهات گذشته اش پند و اندرز بگیرد، باز هم اشتباهاتش را دوباره تکرار نمود و خم به ابرو نکرد و رندانه از آن طفره رفت. به این سخنان انسان توجه نمائید: " توگوئی دیگران از درک نمودن ساده ترین و بسیط ترین جملات من که خواهی خواهی که با اشتباهات بیشماری تاییی همراه بوده است و باز هم خواهد بود، عاجز اند و اینک نویسنده اتحاد رهروان نتنها خواستار تاویل (تأویل) ترجمه و تفسیر نمودن جملات من است، بلکه در کرسی و یا مسند استاد مقاله نویسی و ادبیات فارسی هم تکیه زده و نشست و برخاست می دهد تا چگونه نوشتن بدون اشتباهات را از وی و مقاله نوشتن و یاد داشت نگاشتن را فراگیرم " ببینید دوستان که موصوف چطور دیپلوماسی میکند و از اصل موضوع طفره می رود. آقای انسان در مقاله های گذشته اش "تند

نویسی "رابهانه نمود ولی معلوم نیست که در نوشته های بخش ششم و هفتم خویش که زیادتر از مقاله های گذشته اش غلطی دارد، چه بهانه می آورد. وقتی میگوید: "جملات من که خواهی خواهی با اشتباهات بیشمار تاییی همراه بوده است و باز هم خواهد بود". از آقای انسان می پرسیم که وقتی میدانی که در نوشته هایت غلطی وجود دارد، چرا آن را اصلاح نمیکنی و با افتخار میگوئی "باز هم خواهد بود" از سخنان ضدونقیضت معلوم میشود که تو نمیتوانی خود را اصلاح نمائی، زیرا اغلاط تو اشتباه تاییی نیست بلکه تو نمیدانی که کلمات را چطور درست بنویسی و غلطی تاییی رابهانه میسازی و اگر یکبار قبول هم کنیم که تو راست میگوئی، پس چرا خود را اصلاح نمیسازی و در نوشته های بعدی ات باز غلط می نویسی، این کارت شک ایجاد میکند که تو آدم صادق نیستی و در کفشت ریگ داری. زیرا اشتباه را تکرار کردن خودش نا صواب است. آقای "انسان" مینویسد: "خوشحالم که یا داشت هایم تا امروز مورد تاخت و تاز عده ای قرار گرفته و یک نفر را بیشتر متوجه گر دانیده تا یادداشت هایم را برای خویش تاویل (تأویل) بلکه از فارسی به فارسی ترجمه و تفسیر نماید". آقای انسان باید بدانی (که نمیدانی) یاد داشت هایت مورد "تاخت و تاز" قرار نگرفته بلکه مورد "نقد" کوبنده و علمی قرار گرفته و تو را به هذیان گوئی و اداشته است و تو نمیتوانی خوب و بد را از هم تمیز نمائی. متأسفانه تو تا هنوز فرق بین "تاخت و تاز" و نقد را نمیدانی. تاخت و تاز آنست که بدون موجب بالای کسی حمله نمائی، یا صرف کسی را متهم به غلط نویسی سازی، اما راه علاج آن را تذکر ندهی. اما نقد آنست که ناقد در ضمن اینکه اغلاط نویسنده را برملا میسازد، طریق درست نوشتن و اصلاح آن را نیز برای نویسنده یاد میدهد یا به زبان دیگر نقد بخاطر "علاج بیمار" است. این گناه تو است که تا حال کوچکترین مفاهیم علمی و ادبی را نیاموخته ئی و فرق "تاخت و تاز" و "نقد" را درک نمیکنی. در این نوشته نخست سطح دانش، املاء و انشای آقای "انسان" را از زبان فارسی دری در بخش هفتم نوشته اش به تحقیق و بر رسی میگیریم تا نشان دهیم که آقای انسان که بگفته خودش در این مدت چهل سال بادانش و سیاست سروکار دارد، چقدر از دانش ادبی و زبان نوشتاری بهره برده است. آقای "انسان" همانطور که از دستور زبان فارسی چیزی نیاموخته است، از مسائل سیاسی هم در این مدت چهل سال کدام بهره ای نبرده است و مانند املاء و انشایش آن را غلط آموخته است. بعداً تا تاجائی که امکان دارد، خزعبلات و لاطائلات دیگرش را مورد نقد قرار میدهیم. گرچه میدانیم که "انسان" اصلاح ناپذیر است و نمی خواهد از اشتباهاتش انتقاد نماید و چیزی

بیاموزد. هدف ما این است که خوانندگان عزیز متوجه شوند که چگونه کسانی مثل آقای "انسان" که "طاقت" را "تاقت" مینویسد و "منار" را "مینار" و تا هنوز فرق "ط" و "ت" را نمیکند در مسند نقد نویسی قرار میگیرد و برضد جنبش انقلابی خلق افغانستان و رهبران آن که از محبوبیت خوبی در بین مردم برخوردار هستند و مرگ را براسارت ترجیح دادند، دهن کجی مینماید.

غلط نویسی کلمات آقای "انسان"

کلمات درست

کلمات نادرست

دیروز	دینه روز
تأویل	تاویل 4 بار
موردش	مورداش
یقیناً	یقینن
مائوتسه دون	ماوتسه دون
بعداً	بعدن
تازه نفسم	تازه نفس ام
مائوئیست	ماووئیست
ایزم	ایسم
مطابق وزنش	مطابق وزن اش
اینکه	اینکه
حتماً	حتمن
بعداً	بعدن
پاراگراف	پراگراف
هیچگاه به وی	هیچگاه بوی
مسوولیت	مسولیت 3 بار
معین	معین
منار	مینار 3 بار
مائوئیزم	ماووئیسم
مائوئیست	ماووئیست
مائوئیزم	ماووئیسم

گرامی	گرام
عملاً	عملن
جرات	جرئت
میگوئید	میگویند
آن هائیکه	آن هاییکه
فئودال	فیودال
اصلاً	اصلن

برداشت آقای " انسان " از شعر:

دوستان ببینید همانطوری که آقای انسان زبان نوشتار رادرست نمیداند از شعر هم چیزی نمیداند و اشعار را غلط آموخته است به این اشعار نگاه کنید:

می بینمت می بینمت روسوی زندان میروی
با جرم عشق کارگر بیاد(با یاد) دهقان میروی

به این شعر نگاه کنید

به گردت گر حصار از سنگ سازند
رهش راهمچو(چون) دل من تنگ سازند
بشکافم(شکافم) قلعه را پیش تو آیم
بخونم گر جهان رارنگ سازند

من صورت درست اغلاط مذکور را دربین قوس ها ذکر نموده ام. ناگفته نباید گذاشت که آقای " انسان " بسیاری از واقعیت هارا قصداً انکار میکند؛ طور مثال: دو شعر خیلی معروف را که همه وقته در میتنگ ها و مظاهرات "شعله جاوید " بویژه توسط رفیق حسین محصل فاکولته فارمسی زمزمه میشد در اینجا ذکر نمیکند. رفیق حسین بعد از کودتای منحوس هفت ثور 1357 توسط باندهای جنایت کار و وطن فروش خلق و پرچم دستگیر و بعداً اعدام گردید.

**توشا هینی قفس بشکن به پرواز آ و مستی کن
که بر آزادگان داغ اسارت سخت ننگین است**

به هم یگانه شوید ای عقاب های غیور

که کر گسان پی تاراج تان یگانه شدست

آقای "انسان" از این اشعار بخاطری یاد نمیکند که به مزاق او جور نمی آید، چون در این اشعار از "شاهین" و "عقاب" سخن به میان آمده است و شعله ای هارا شاهین و عقاب خطاب نموده است و آقای انسان آن را تعرض به کرامت انسانی شعله ای ها میداند، خنده آور است. تقصیر آقای انسان نیست ، کسی که از ادبیات چیزی نداند و یا نخواهد یاد بگیرد، باید با کلمات بازی نماید. به هر صورت این وظیفه ماست تا جای که آموخته ایم برای آقای انسان هم یاد بدهیم، زیر یکی از وظایف نقد نویس این است که زمانی که اشتباهات دیگران را نقد میکند، باید صورت درست آن را نیز برایش توضیح نماید، تا نویسندگان به اشتباهات خود پی برده و خود را اصلاح نماید. در غیر آن نقد نویسی مانند نوشته های "آقای" انسان به چرندیات و گزافه گوئی میماند. ببینیم که "انسان" چه میگوید: **"اینکه من ننوشته ام و تا حال فردی را ببر یا گفتار پیر نگفته ام، برایم مهم است"** نگاه کنید که آقای "انسان" نا نوشتن خود را چطور زیرکانه توجیه میکند. یعنی می خواهد بگوید که خوب است که من ننوشتم و کسی را "ببر" و یا "گفتار پیر" نگفتم. این یک جانب مسأله است ولی این مسأله هیچگاه دلیل آن شده نمیتواند که آقای "انسان" چهل سال سکوت خویش را در برابر ظلم و اجحاف امپریالیزم و ارتجاع توجیه نماید. جانب دیگر مسأله این است که آقای "انسان" میتواند در این چهل سال بدون اینکه شعله ای هارا به "ببر" یا "عقاب" و امپریالیستها، نوکرانش و تسلیم طلبان را به کرگس یا گفتار تشبیه نماید، دست به قلم میبرد و تجاوز آشکار و بیرحمانه ای سوسیال امپریالیزم جنایتکار شوروی، امپریالیزم جنایتکار آمریکا، قوای ناتو، باندهای ارتجاعی و وطن فروش و نوکران داخلی آن هارا افشا مینمود. این را میگویند: عذر بدتر از گناه.

جمله نویسی آقای "انسان"

آقای انسان در ضمن اینکه املاء را درست یاد نگرفته است، و کلمات را غلط مینویسد. جمله نویسی را نیز درست نیاموخته است در اینجا بطور نمونه چند جمله موصوف را مورد بررسی قرار میدهم: آقای انسان در جایی مینویسد: **"اکرم (رفیق اکرم یاری) را دست بسته بسوی کشتارگاه بردند، رستاخیز (رفیق عبداللہ رستاخیز) را بردند، لهیب (رفیق علی حیدر**

لهیب رابردند، واهب (رفیق واهب) رابردند، صادق (رفیق صادق یاری) رابردند و صدها یار و اندیوال رابردند. در اینجا موصوف در دو سه سطر چند بار کلمه "بردند" را استعمال میکند در حالیکه گذشته از اینکه نام و کلمه رفیق را برای آنها بکار نمیبرد، میبایست اینطور مینوشت: "اکرم یاری رستاخیز، واهب، صادق و صدها یار و اندیوال را دست بسته بسوی کشتارگاه بردند" زیرا از نگاه دستور زبان فارسی دری این نوع جمله نویسی ناقص است. ضرور نیست که ما کلمه "بردند" را چند بار استعمال نمائیم. به این جمله ها توجه کنید: "داود مستبد بود، خاندان شاهی مستبد بود، اخوان المسلمین و همه متحدین شان مستبد بودند" از نگاه دستوری این طور باید نوشته شود: "داود، خاندان شاهی، اخوان المسلمین و همه متحدین شان مستبد بودند" مشت نمونه خروار چند مثال راذکر نمودیم، تا دوستان طرز جمله بندی آقای "انسان" را تماشا نمایند و بعد قضاوت کنند که آقای "انسان" چقدر از دانش نویسندگی برخوردار است، و با این سطح دانش آیا صلاحیت نقد آثار دیگران را دارد. قضاوت را برای خوانندگان میگذاریم.

درک آقای "انسان" از تشبیه یا

Simile

آقای انسان در یکی از نوشته هایش بالای محترم میروس محمودی حمله نموده است که چرا مجید رابه "ببر" و هادی را به "کفتار پیر" تشبیه نموده است و به کرامت انسانی آنها تعرض کرده است در ضمن ماراهم مورد ملامتی قرار داده است که از وی پشتیبانی نموده ایم. از این سخنان انسان معلوم میشود که آقای انسان از ابتدائی ترین مبادی دانش مارکسیستی و ادبی معلومات ندارد و گرنه تشبیه را با تعرض به کرامت انسانی فرق میکرد. تشبیه در لغت به معنی چیزی رابه چیزی دیگرمانند کردن و در اصطلاح یعنی مقایسه و کشف و یادآوری شباهت یا شباهت های بین دو چیز یا دو امر متفاوت. این کشف حاصل دقت و ذوق و قریحه شاعر یا نویسنده است، بنا بر این اگر گفته شود: خانه من شبیه خانه تو است، هر چند مقایسه انجام گرفته و جوه تشابه درک شده است، اما این گفته تشبیه نیست، زیرا تنها بادرک و کشف خصوصیات مشابه پنهان در اشیا و عناصر موجود در طبیعت و زندگی است که تشبیه بوجود می آید و تصویر خیالی آفریده میشود. در هر تشبیه، معمولاً چهار جزء یا رکن وجود دارد که آن هارا ارکان تشبیه می نامند.

- مشبه

- مشبه به
- وجه شبه
- ادات تشبیه

تشبیه اقسام و انواع گوناگون دارد، که بحث مفصل را ایجاب میکند. چون در این نوشته، تشبیه بحث اساسی و مرکزی نیست. در اینجا بطور خلاصه صرف از معنی، تعریف و ارکان تشبیه بصورت اجمال یادآور شدیم. تشبیه تعرض به کرامت انسانی نیست. بی توجهی و ناآشنائی با ساختار زبان فارسی دری و بی اطلاعی به عناصر فرهنگی، هرچند گاهی باعث بروز سوء تفاهم و کدورت های ناخواسته میشود و در اغلب موارد، مورد سوء استفاده بعضی اشخاص برای تحریک احساسات مردم علیه جناح رقیب میگردد. تشبیه در زبان فارسی دری مهم ترین عنصر است که قصیده، مثنوی و غزل را در همه سبک ها خصوصاً سبک هندی ساخته است. اگر شعر فارسی سرآمد آثار منظوم در زبان ها و فرهنگ های دیگر است، به سبب جایگاه اساسی تشبیه در همه آثار منظوم و منثور فارسی دری است. آیا آثار حکمی و اخلاقی " کليلة و دمنه " داستان مرغان و سیمرغ عطار و تشبیه انسان ها به حیوانات *Resemble humans to animals*

توهین به انسان است؟! آیا توصیف چشم انسان به آهو، ابروی او به دم مار، گیسویش به دام، نجابت یار به اسپ به معنای تشبیه معشوق به آهو، مار و اسپ است یا تشبیه صفات معشوق به خصال برگزیده و ممدوح حیوانات است. این همه آثار منظوم زبان فارسی دری که بیانگر گفتگو و مناظره میان انسان و حیوان، حیوان و گیاه و گیاه در باره صفات خوب و بد انسان سروده شده است، از جمله پروین اعتصامی، صائب و مهم تر از همه مثنوی معنوی همه به انسان ها توهین کرده اند! وقتی حکما میگویند: " انسان حیوان ناطق است " آیا قصد توهین انسان را داشته اند. شاعران وقتی شکوه، شجاعت و بی نیازی قدرت را در " شیر " زبانزد مردم می بینند، همین صفات را به دلاوران و رادمردان نسبت میدهند. اگر فردوسی رستم را در جایی به " عقاب " و در داستانی به " پلنگ " و در حادثه ای به " گرگ " تشبیه میکند، آیا به رستم توهین کرده است. خمسه نظامی، مثنوی و قابوسنامه پر است از داستان های که حیوانات در نقش انسان ظاهر شده اند و تاکنون به عقل کند هیچ منتقدی سیاسی و ادبی نرسیده است که آن را توهین به انسان کند، مگر در عقل آدمی مثل " انسان " که حتی سواد کافی ندارد، چه رسد به درک آن از تشبیه. بعد از شاهنامه فردوسی کتب دیگری نیز در ادبیات فارسی دری هست که در آنها ذکری از سیمرغ و خصوصیاتش آمده است از

جمله آن، کتاب ورسالات زیر را میتوان نام برد: رسالة الطير ابن سینا ترجمه سهاب الدین سهروردی، روضة الفریقین ابوالرجا چاچی، نزہت نامہ ای علایی (نخستین دایرة المعارف بہ زبان فارسی) بحر الفوائد متن قدیمی از قرن ششم کہ در قرن چہار و پنج شکل گرفته و در نیمہ قرن ششم در سر زمین شام تألیف شدہ است و از ہمہ مہمتر " منطق الطیر عطار " داستان سفر گروہی از مرغان بہ راهنمایی " ہدہد " بہ کوه قاف برای رسیدن بہ آستان سیمرغ است . ہر مرغ بہ عنوان نماد دستہ خاصی از انسان ہا تصور میشود. بہ این تشبیہات در اشعار مولوی نگاہ کنید:

در بیت ذیل انسان را بہ اسپ تشبیہ نمودہ است:

منہزم گر دید بعضی زین خدا

ہست ہر اسپ طویلہ ی جدا

در بیت ذیل نیز انسان بہ اسپ تشبیہ شدہ کہ شیطان گوش اورا میکشد:

گو شہات گیرد او چون گوش اسپ

میکشاند سوی حرص و سوی کسب

در ابیات ذیل نیز ہمت انسان بہ اسپ تشبیہ شدہ است:

اسپ ہمت سوی اختر تاختی

آدم مسجود را نشناختی

تازیانہ برزدی اسپم بگشت

گنبدی کردی زگردون بر گذشت

در بیت ذیل توبہ شکنان را بہ اسپ لنگ تشبیہ کردہ است :

در سرآید ہر زمان چون اسپ لنگ

کہ بود بارش گران و راہ سنگ

در این بیت نیز اسپ را در مقابل خران پشت ریش آورده است. خران پشت ریش در اینجا کنایه از کاهلان است و اسپ کنایه از انسان های زیرک و چالاک:

بر خران پشت ریش بی مراد

بار اسپ و اشتران نتوان نهاد

در اینجا باز انسان به اسپ تشبیه شده است:

خر نخواندت اسپ خواندت ذوالجلال

اسپ تازی را عرب گوید نقال

در این بیت هد هد و عقاب سمل موجودات هستند و میگویند باید همه را رهنمائی کنند:

همچنان میرو زهد هدتاعقاب

رهنما والله اعلم بالصواب

عقاب تمثیل برای انسان وارسته : در بیت ذیل مولانا عقاب و کبک را تمثیل آورده برای انسان کامل و وارسته میگوید: مگر شیطان بر تو که سیرت مگس داری غالب است نه بر انسان های عقاب صفت:

عنکبوت دیو بر تو چون ذباب

کرو فر دارد نه بر کبک و عقاب

مولانا در این شعر معشوق را به طاووس و نیشکر تشبیه نموده است :

گفتم که طاووسی مگر

عضوی ز عضوی خوبتر

نی نی بسان نیشکر

شیرینی از سر تا قدم

علامه اقبال لاهوری رباعی زیبایی دارد که میگوید: انسانی که مقام والای خود را نشناسد و تن به بندگی، غلامی و تسلیم طلبی بدهد مرتبه اش از سگ هم پائینتر است:

آدم از بی بصری، بنده گی آدم کرد
گوهری داشت ولی نذر قبـاد و جم کرد
یعنی از خوی غلامی زسگان خوار تر است
من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد
سعدی جباران و ستمکاران را به پلنگ تیز دندان تشبیه نموده است:

ترحم بر پلنگ تیز دندان
ستم کاری بود بر گوسفندان
در این شعر، حافظ انسان را به آهوتشبیه کرده است:
الا ای آهوی وحشی کجائی
مر ابا توست چندین آشنائی...
به این اشعار توجه نمائید:

شود بد خواه تو روباه بد دل
چو شیر آسا تو بخرامی به میدان
شهید بلخی
چو بشنید اسفندیار این سخن
از آن شیر پر خاش جوی کهن
فردوسی
کنون دشت روباه بینم همی
سر از رزم کوتا بینم همی
فردوسی
که روباه با شیر ناید به راه
دلیری مکن جنگ مارا مخواه

فروسی

پیش او حمله های شیر فلک
راست چون حيله های روبا به

ظهیرالدین فاریابی

در پیش حمله تو کجا ایستد عدو
روباہ را چه طاقت روز غضنفر است

ظهیرالدین فاریابی

امروز روز خری و خرسواری است
فردا روز خر کشی و انتقام خر
خرها همه وزیر و وکیل دولت اند
از جان و دل باید نمود احترام خر

میرزاده عشقی

در قرآن هم از این گونه تشبیهات فراوان است

در آیه 41 سوره عنکبوت . انسان به عنکبوت تشبیه شده است.

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ
الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.

مثل کسانی که غیر از خدا را اولیای خود برگزیدند، مثل عنکبوت است که خانه ای برای خود انتخاب کرده، در حالی که سست ترین خانه ها خانه عنکبوت است، اگر می دانستند.

تشبیه در آثار مارکسیستی:

رفیق لینن در اثر مشهور خود بنا م " دوستان مردم کیانند و چگونه بر ضد سوسیال دموکرات ها می جنگند " یکی از منتقدین مارکسیست هارا به توله سگ و انتقاداتش رابه پارس تشبیه کرده - **در رابطه با نقد از نوشته یکی از کارگران مجله "روسکویه باگاتستوا" بر ضد مارکسیت ها ، یعنی آقای میخائیلفسکی چنین می نویسد: "صریحاً باید بگوئیم که قادر نیستیم به این پارس کردن ها پاسخ بدهیم و فقط میتوانیم شانه بالا... انداخته بگوئیم ؛ای توله سگ، لابد پرزوری که به فیل پارس میکنی " صفحه 119-120 چاپ تهران و صفحه 46 آثارمنتخب نشر شده توسط سازمان انقلابی حزب توده ایران که از روی اصل چاپ شوروی زمان استالین فوتو کاپی شده است.**

رفیق مائو تسه دون امپریالیست هاوکلیه مرتجعین رابه بیرکاغذی تشبیه کرده میگوید: **"امپریالیزم وکلیه مرتجعین بیر کاغذی هستند. مرتجعین به ظاهر ترسناک به نظر می آیند ولی در واقع چندان نیرومند نیستند. در بر**

رسی مسائل از دید وسیع و طولانی ملاحظه میشود که نیروی عظیم واقعی را خلق صاحب اند، نه مرتجعین. مصاحبه با خبر نگار امریکائی انالوئیز استرانگ حوت 1946 آثار منتخب جلد 4. رفیق مائوتسه دون در اینجا امپریالیزم و مرتجعین را به ببر تشبیه کرده و از طبیعت دوگانه آنها صحبت کرده میگوید: "همانطوری که در جهان چیزی یافت نمی شود که طبیعت دوگانه نداشته باشد (این قانون وحدت اضداد است) امپریالیزم و تمام مرتجعین نیز دارای طبیعت دوگانه اند. آنها هم ببر حقیقی اند هم ببر کاغذی. در تاریخ طبقات برده دار و مالکین فئودال و بورژوازی قبل از بدست آوردن قدرت و یا تا مدتی بعد از آن سرشار از نیروی حیات انقلابی و مترقی بودند - آنها ببران حقیقی بودند. ولی با گذشت زمان به علت اینکه طرف مقابل آنان - طبقه بردگان - طبقه دهقانان و پرولتاریابه تدریج نیرومند گردیده و علیه آنها هر لحظه شدیدتر مبارزه میکردند، این طبقات حاکم رفته رفته به عکس خود تغییر یافتند، به افراد مرتجع و عقب مانده تبدیل گردیدند. آنها ببران کاغذی شده و سر انجام از طرف مردم سر نگون گردیدند. سر انجام سرنگون خواهند شد. طبقات مرتجع عقب مانده و پوسیده این خصلت دوگانه راحتی در برابر مبارزه مرگ و زندگی خلق نیز حفظ میکنند آنها از یکسو ببران حقیقی و آدمخواراند و انسان هاراملیون ملیون ، ده ملیون ده ملیون می بلعند. امر مبارزه خلق دوران سخت و پر دردی را پیموده و از راه پریپیچ و خمی گذشته است. مردم چین قبل از رسیدن به پیروزی در سال 1949 برای برانداختن سلطه امپریالیزم و فئودالیزم و سرمایه داری بروکراتیک در چین مجبور شدند که بیش از صد سال وقت صرف کنند و ده ها ملیون جان آدمی قربانی دهند. ملاحظه کنید، آیا اینان ببران زنده ، ببران پولادین ، ببران حقیقی نبودند؟ ولی سرانجام به ببران کاغذی، ببران مرده و ببران خمیری بدل گشتند. اینها همه حقایق تاریخی هستند آیا انسان ها شاهد این رخدادها نبوده یا در باره آنها چیزی نشنیده اند؟- تأکید از ماست... "سخنرانی در جلسه بوروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در اوچان دسامبر 1958 آثار منتخب جلد 4. رفیق مائو تسه دون در اینجا نوکران امپریالیزم رابه سگ های زنجیری و امپریالیست هارا به اهریمنان افعی صفت تشبیه نموده میگوید: "خلق های سراسر جهان متحد شوید و تجاوز کاران امریکائی و سگهای زنجیری شان را در هم شکنید! خلق های سراسر جهان تهورداشته باشید به خود جرأت پیکار دهید. از دشواری ها نهراسید و موج به موج پیش برید تنها در چنین صورت است که سراسر جهان از آن خلق ها خواهد شد و کلیه اهریمنان افعی صفت (تأکید از ماست) محو و نابود خواهند

شد بیان نامه در پشتیبانی از خلق کنگوی لئو پلدویلدر مبارزه علیه تجاوز آمریکا 28 نوامبر 1964. مائوتسه دون در این جاباز نوکران امپریالیزم را به سگهای زنجیری تشبیه نموده میگوید: "خلق های ستمدیده و ملل رنج کشیده هرگز نباید برای کسب آزادی چشم امید به "خردمندی" امپریالیزم و سگهای زنجیری (تأکید از ماست) آنها بدوزند آنها فقط با تحکیم همبستگی و مبارزه پیگیر خود است که میتوانند شاهد پیروزی را در آغوش کشند." بیان نامه علیه تجاوز به بخش جنوبی ویتنام و کشتار اهالی آن بخش از طرفدار و دسته آمریکا - نگو دین دیم 29 اوت 1943. مائوتسه دون درجائی تجاوز کاران جاپانی را به گاوکوهی مست تشبیه میکند: "...تجاوز کاران جاپانی چون گاو کوهی مست (تأکید از ماست) که به میان شعله های آتش میدود، تحت محاصره صد ها ملیون مردمی که به پا خواسته اند قرار میگیرند و با یک نهیب فریاد آنها لرزه بر اندامشان افتاده در آتش می سوزند" مصاحبه با مخبر خبر نگاری سین هوا 2 سپتمبر 1958 دوستان حال قضاوت رابه شما میگذاریم تا ببینید که "آقای انسان" چقدر از فرهنگ و دانش ادبی و مارکسیستی برخوردار است و چگونه بدون تحقیق در مسند قضاوت می نشیند، به شانناز و تهدید نویسندگان میپردازد و حکم محکمه صحرائی منتقدین آقای "سمندر" را صادر میکند. امیدوارم آقای "انسان" به اشتباه خود متوجه شده باشد و در پهلوی نوشته های "اناتومی مغز" و روانشناسی چند جلد کتاب و رساله آثار مارکسیستی، ادبی و دستور زبان فارسی دری را نیز مطالعه نماید، چراکه دانش مارکسیستی، ادبی و املاء و انشاء را نمیتوان از رساله های اناتومی مغز و روانشناسی آموخت.

عامگونی آقای "انسان"

آقای انسان مینویسد: "این فرد نویسنده که بنام اتحاد رهروان مینویسد، باری دیگر بمن نیز نشان داد که من باز هم باید از برخی افراد خود راضی درس اخلاق بخوانم و یاد بگیرم تا ادب را درست فرا گرفته باشم زیرا ادب هم فراگرفتنی است" آقای انسان از برخی افراد خود راضی صحبت میکند ولی تشریح نمیکند که مفهوم "خود راضی" چیست و به چه کسانی اطلاق میشود به هر حال ما خوش میشویم که آقای انسان در پهلوی ادبیات، املاء و انشاء اخلاق و ادب را نیز بیاموزد ولی ما متیقن هستیم که انسان همانطوری که املاء و انشاء را نیاموخت. ادب و اخلاق را نیز نمی آموزد و صرف به لاف زنی و گزافه گوئی میپردازد. در فیهق مائوتسه دون میگوید: "در دنیا هیچ

چیز کم زحمت تر از ایده آل‌یزم نیست، زیرا مردم می‌توانند بدون تطبیق گفتار خود با واقعیت عینی و آزمودن صحت آن در واقعیت عینی، هر قدر که می‌خواهند یاوه سرائی کنند. مقدمه بر مقاله مدارک درباره دارودسته ضد انقلابی هوفنگ آقای "انسان" باز ادامه می‌دهد: "باز هم مسرورم که حتی سبک و اسلوب نوشتن من با همچو نویسندگان فرق دارد" ما فکر نمی‌کنیم که آقای انسان دارای کدام سبک نویسندگی باشد زیرا تاجائی که ما از سبک و سبک شناسی معلومات داریم تا حال سبک نویسندگی بنام "انسان" رانه دیده ایم و نه شنیده ایم. و اگر سبک را عامیانه به اسلوب و روش، ترجمه و تفسیر نمائیم آقای "انسان" به استناد آن غلط نویسی و ناهمپی خویش را سبک جلوه می‌دهد، ما به آن موافق هستیم، زیرا برای اولین بار است که سبک غلط نویسی املائی و انشائی آقای "انسان" که خود را از منسوبین شعله جاوید معرفی می‌کند، از طریق سایت بابا پخش و نشر می‌گردد. آقای "انسان" مینویسد: "من علاقه دارم بدانم که این جنبش که نویسنده اتحاد رهروان بنام آن مینویسد، در کجای افغانستان وجود دارد" آقای انسان تا حال معنی "اتحاد رهروان جنبش انقلابی (م ل م) افغانستان" را نمیداند. بهر صورت بیسوادی و بی اطلاعی این مشکلات را دارد. جنبش انقلابی (م ل م) افغانستان با بوجود آمدن سازمان جوانان مترقی در سال 1344 هجری شمسی آغاز گردید و در سال 1347 با انتشار یازده شماره نشریه (شعله جاوید) در پوهنتون ها و اکثر مکاتب شهر کابل و بعضی ولایات و ولسوالی های کشور در بین مردم گسترش پیدا نمود. با تأثیر پذیری از این جنبش، اعتصابات کارگری و کم و بیش خیزشهای دهقانی نیز در بعضی از نقاط کشور بوجود آمد. بعد از کشته شدن رفیق سیدال سخندان و مریض شدن رفیق اکرم یاری و رشدونموی اندیشه های سنتریستی، اکونومیستی، دگماتیستی و اسلامیستی این جنبش قسماً فروکش نمود. با کودتای 7 ثور 1357 اکثر رفقای انقلابی که مواضع در ست و اصولی داشتند زندانی و بعداً اعدام گردیدند. ولی جنبش انقلابی میراث سازمان جوانان مترقی نه با گسترده گی سابق از نگاه کمیت، کماکان تا امروز ادامه دارد. خط ایدئولوژیک سیاسی این جنبش انقلابی مردمی توسط برخی از افراد اصولی و انقلابی سازمان جوانان مترقی و منسوبین جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) و بعضی از افراد و گروه های انقلابی مانند: "گروه پیکار برای نجات افغانستان (م ل م)"، "مائوئیست های افغانستان"، "کمیته وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان" اتحاد رهروان جنبش انقلابی (م ل م) افغانستان و بعضی افراد مستقل در سطح

کیفی عالی تری ارتقاء داده شده و درجهت غناو تکامل بیشتر به پیش می رود. اینکه آقای "انسان" از آن چشم پوشی میکند، حتماً از طرف آقای "سمندر" برایش دیکته شده است، زیرا آقای سمندر هم از موجودیت جنبش پرولتری انقلابی افغانستان انکار میکند. آقای "انسان" بازطنز گونه مینویسد که "جنبش شما در پیاله چای است یادر ذهن شما یا در جامعه افغانسان". آقای "انسان"! شما باذهن بیمارگونه تان بسنجید که جنبش انقلابی افغانستان در کجا وجود دارد. در پیاله چای، در ذهن ما یادر جامعه افغانستان. بخیر آقای انسان! جنبش در پیاله چای وجود نمیداشته باشد این ذهن بیمار گونه شماست که مانند استادتان آقای "سمندر" جنبش انقلابی را حس نمیکند واز آن انکار نموده وآن را در پیاله چای جستجو مینمائید. آقای "انسان" متوجه باشید که بااین استهزاء و مسخره بازی مانند "پرت وپلا گفتن" رفیق ارجمندت "سمندر" خودراهرچه بیشتر مسخره ساخته وماهیت فکری خویش را رسوا میسازی. در لفظ لاف از آموختن ادب و اخلاق میزنی ولی در عمل استهزاء و مسخره گی راپیشه ات ساخته ویاوه سرائی می کنی. ببینید دوستان که آقای انسان در برابر اشغالگران که با بمباردمان های وحشیانه کشورشان را به خاکدان خاک تبدیل نموده است و به عزت و شرف مردمش تجاوز مینماید، سکوت اختیار نموده، سمفونی دموکراسی بورژوازی، تسلیم طلبی و کرامت انسانی سرمی دهد ولی در مقابل رهروان جنبش انقلابی (م ل م) که صدها هم رزم و هم سنگرخویش رادر مبارزه بر ضد امپریالیزم، سوسیال امپریالیزم و نوکران وطن فروش داخلی آن ها از دست داده اند و هنوز هم داغ تازیانه آنها در پشت ما سنگینی میکند، با زبان نیشخند و استهزاء برخورد مینماید. به این سخنان "انسان" توجه کنید: "از سال 1352 به این طرف بسا از گروهایی که آمده اند و رفته اند (کدام افراد و گروهها- تأکید از ماست) فلسفه وجودی خودرا جدائی از آرمان شعله جاوید و نام سازمان جوانان مترقی اعلان (اعلام) نموده اند و کوبیدن و ناسزاگفتن به شعله جاوید و سازمان جوانان مترقی جزء افتخارات شان بوده است" در اینجا آقای "انسان" واضح نمیسازد که این افراد و گروه ها کی ها بودند و چه وقت و با کدام ایدئولوژی "آمده اند و رفته اند" آقای انسان متوجه نمیشود که قبل از سال 1352 هم عده ای از افراد مانند انجنیر عثمان و مضطرب باختری "فلسفه وجودی شانرا جدائی از آرمان شعله جاوید و نام سازمان جوانان مترقی اعلان (اعلام) نموده اند و" کوبیدن و ناسزاگفتن به شعله جاوید و سازمان جوانان مترقی جزء افتخارات شان بوده است". برخورد آقای انسان با مسائل تاریخی جنبش انقلابی افغانستان مانند رفیق ارجمندش آقای

"سمندر" داستان گونه، ذهنی و تخیلی است وقتی "انسان" ادعا میکند و از آمدن و رفتن افراد و گروه‌ها صحبت میکند، باید از آن‌ها حداقل نام ببرد و مواضع فکری و ایدئولوژیکی آنها را روشن سازد. به هر حال یکی از افراد این گروه ها آقای "سمندر" رفیق ارجمند آقای "انسان" است که بعد از جدائی از "ساما" سازمان "ساوو" را ایجاد نمود و سپس با عده ای هم‌منظرو هم‌فکرش املاء را بوجود آورد و با نشر جریده "جرقه" نتوانست سازمان جوانان مترقی و جنبش دموکراتیک نوین (شعله جاوید) و خط انقلابی پرولتری (م ل م) را تخریب نمود. و حال آقای انسان از آن دفاع مینماید. او بازمینویسد: "آن جراید شعله جاوید و جنبش شعله جاوید ملکیت شخصی هیچکس نبوده و نیست بلکه آن جنبش مربوط به همه فعالین جنبش دموکراتیک نوین اعم از زنان و دوشیزگان و جوانان و کهن سالان و از همه اقشار ستم دیده جامعه بود که در ده‌های صد ساله شان را شعله جاوید بیان میکرد و تبلور میداد و از دوی درد ها به تناسب درک خود در همان زمان مینوشت و در همان زمان و مکان بیشتر قابل مطالعه و تحقیق است" در اینجا آقای انسان به افسانه گوئی و داستان سرائی میپردازد و میخواهد خصالت انقلابی جنبش دموکراتیک نوین (شعله جاوید) را از دید مردم پنهان نماید و به آن چهره رفورمیستی بدهد. در حالیکه جنبش دموکراتیک نوین (شعله جاوید) یک جنبش انقلابی بود که به رهبری سازمان جوانان مترقی و در رأس آن رفیق اکرم یاری بخاطر بوجود آوردن انقلاب دموکراتیک نوین بر ضد طبقات ملاک و کمپرادور در افغانستان و حامیان امپریالیست و سوسیال امپریالیست آنها مبارزه میکرد و خاصیت ضد امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی و ضد ارتجاعی داشت و با تأثیر پذیری از جنبش بین المللی کمونیستی بویژه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی چین و انتقاد از تره‌های رویزیونیستی خروشف مطابق شرایط عینی ملی و بین المللی بوجود آمده و ممثله آرمان و خواسته‌های طبقات تحت ستم و استثمار افغانستان بود و هست. انسان باز ادامه میدهد: "اما از جنبش انقلابی در افغانستان من کدام نشانه ای نمی بینم." ببینید جعل کاری و انکار واقعیت را که چطور آقای "انسان" زیرکانه میخواهد از جنبش انقلابی شعله جاوید انکار نماید. اگر حس باصره و حس سامعه آقای "انسان" از کار افتیده باشد، ما آقای انسان را ملامت نمیکنیم که چرا نشانه ای از جنبش انقلابی افغانستان را ندیده است اما اگر این دو حس نامبرده فعال باشد، حتماً نشانه‌های از جنبش پرولتری انقلابی افغانستان را دیده است و حال انکار میکند. انسان در فقره بالا از جنبش شعله جاوید یادآور میشود ولی از انقلابی بودن آن و ماهیت خط

ایدئولوژیک سیاسی ای که آنرا رهبری می کرد، طفره می رود و در فقره دوم از جنبش انقلابی بکلی انکار میکند یعنی به نظر انسان جنبش شعله جاوید یک جنبش انقلابی نبود. این را میگویند جعل کاری وانکار از واقعیت. وی باز ادامه میدهد: "من علاقه دارم تا بفهمم که خط انقلابی و پرولتری رفیق اکرم یاری در کدام مقاله، رساله و یانوشته ای وجود دارد، تا با خواندن آن بتوانم بدانم که شادروان اکرم یاری چه خط انقلابی پرولتری داشته است که بنامش تا حال منتشر نشده و عده ای به هر دلایل که است افکار خود را در زیر نام اکرم یاری می خواهند اشاعه بدهند" باید با آقای "انسان" از الفبای مبارزه آغاز نمائیم.

خط رهبری سازمان جوانان مترقی یعنی (م ل ا) بود که در سال 1344 بوجود آمد و با مبارزات انقلابی مخفی و علنی سازمان جوانان مترقی ونشر و اشاعه یازده شماره (شعله جاوید) تثبیت گردید و باعث بوجود آمدن جنبش دموکراتیک نوین (شعله جاوید) گردید که ده ها مظاهرات، اعتصابات و میتنگ را در شهر کابل و بعضی شهرهای دیگر افغانستان مثل هرات، مزار و جلال آباد براه انداخت و به اندک زمانی به یک جنبش گسترده مردمی تبدیل گردید. برای بعضی از رفقای سازمان جوانان مترقی معلوم بوده است، که بعضی مقاله های نشریه شعله جاوید توسط رفیق اکرم یاری ترجمه، نوشته و اصلاح میگردید و بنام رفقای دیگر به چاپ میرسید. چنانچه آقای "انسان" اعتراف میکند که مقاله تحت عنوان "تحلیلی از وضع کنونی مناسبات طبقاتی جامعه ما" که در نشریه شعله جاوید بنا م انجنیر عثمان نشر شده است، نویسنده آن رفیق اکرم یاری بوده است، چون جهت عمده فعالیت سازمان جوانان مترقی را مبارزه مخفی تشکیل میداد بنام رفیق اکرم یاری بخاطر رهبری بهتر سازمان مبارزه اش را بصورت مخفی ادامه میداد. اکنون آقای "انسان" باین سطح نازل فرهنگی در باره آن دهن کجی مینماید. آقای انسان باز ادامه میدهد: "آیا نویسنده رهروان میداند که انقلاب پرولتری کدام نوع انقلاب را میگویند؟" بعد ادامه میدهد: "ممکن هر نوع اتهامی را تا حال در مورد اکرم یاری شنیده بوده باشم، اما اتهام اینکه وی خط انقلابی پرولتری داشته باشد، اتهام بسیار زشت برای اکرم یاری بستن است. شعله جاوید در سرپای یازده شماره جریده خود از دیموکراسی نوین سخن گفته است و دیموکراسی نوین و حتی انقلاب دیموکراتیک نوین که در چین و آنهم در سال 1949 به پیروزی رسید، انقلاب پرولتری و خط پرولتری نبود". عجب! کسی که فرق "تاققت" و "طاققت" را کرده نتواند چطور ممکن است که فرق بین خط پرولتری و انقلاب پرولتری و غیر

پرولتری را بداند؟ حزب پرولتری انقلابی انقلاب پرولتری را رهبری می کند و خط پرولتری انقلابی (م ل م) در رهبری حزب یا ستاد انقلابی پرولتاریا قرار دارد. بعبارت دیگر در رهبری پرولتاریا پروسه های انقلاب پرولتری قرار دارد. زیرا در جوامعی با ساختارهای اجتماعی اقتصادی مختلف خصلت انقلاب متفاوت است. در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی خصلت انقلاب سوسیالیستی است و در کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره و مستعمره انقلاب پرولتری دارای دوپروسه است، پروسه انقلاب ملی دموکراتیک (انقلاب دموکراتیک نوین) و پروسه گذار به انقلاب سوسیالیستی. لیکن این دو مرحله از یک انقلاب واحد است. انقلاب در کشورهای سرمایه داری مستقیماً سوسیالیستی است و طبقه پرولتاریا بعد از سرنگونی دیکتاتوری طبقه ارجاعی حاکم بورژوازی، دیکتاتوری طبقاتی اش را برقرار می سازد و در پیروزی انقلاب ملی دموکراتیک در کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره و مستعمره بعد از سرنگونی حاکمیت طبقات فئودال و تاجران کمپرادور و قطع سلطه امپریالیسم، دیکتاتوری دموکراتیک خلق تحت رهبری طبقه کارگر برقرار می گردد. این انقلاب نظریه خصلت طبقاتی آن انقلاب بورژوا-دموکراتیک یا انقلاب دموکراتیک طراز نوین نوع ویژه است و هنوز انقلاب سوسیالیستی نیست. این انقلاب زمینه و شرایط لازم را برای انقلاب سوسیالیستی فراهم می سازد. بعبارت دیگر این فاز اول انقلاب پرولتاریائی سوسیالیستی است. و در هر دو فاز این انقلاب ایدئولوژی و سیاست پرولتری در رهبری انقلاب قرار دارد یعنی انقلاب را طبقه پرولتاریا رهبری می کند. از همین جاست که انقلاب دموکراتیک نوین از انقلابات بورژوا-دموکراتیک طراز کهنه متفاوت است. انقلاب دموکراتیک نوین جزئی از انقلاب پرولتاریائی سوسیالیستی جهانی است.

در چین خط پرولتری و ایدئولوژی طبقه کارگر یعنی (م ل م) در رهبری انقلاب قرار داشت که بعد از پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی در چین به (م ل م) و بعد م ل م تکامل کرد. یعنی رفیق مائوتسه دون در رأس حزب و انقلاب چین در پروسه انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی و انقلاب فرهنگی پرولتاریائی، مارکسیسم-لنینیسم (علم انقلاب پرولتاریائی) رابه لحاظ کیفی تکامل بخشید. و تا زمانی که رفیق مائو تسه دون زنده بود، خط پرولتری بر حزب کمونیست چین حاکم بود و مائو بر امور نظارت داشت. بجز آقای "سمندر" و آقای "انسان" و همفکران آنها دیگر بر همه کس معلوم است که رفیق اکرم یاری یک مارکسیست - لیننیست

و مائوتسه دون اندیشه بود و در پرتو خط انقلابی پرولتری (م ل ا) از سال 1344 تا سال 1351 سازمان جوانان مترقی و جنبش انقلابی (شعله جاوید) را رهبری نمود. انکار این خط انقلابی پرولتری و تخریب رهروان صدیق آن یابلاحت و دیوانگی است و یا فرورفتن در لجنزار اپورتونیزم و تسلیم طلبی. "انسان" باز هم مینویسد: "بین انقلاب پرولتری و انقلاب دموکراتیک و جنبش پرولتری و جنبش دموکراتیک نوین فرق های بسیار بزرگی (کدام فرق ها- تأکید از ماست) وجود دارد. در تئوری و عمل فردی که دم از انقلاب میزند و این فرق های بزرگ را نمی داند، این ناهمی از خود وی است نه از اکرم یاری". اگر یک بار قبول نمایم که ما این فرق ها را نمیدانیم پس وظیفه "انسان" که در مسند نقد نویسی می برآید، چیست آیا برای انسان لازم نیست تا این فرق ها را مشخص سازد و آن ها را برای ما تشریح و توضیح نماید تا ما هم از آن بیاموزیم! از این سخنان آقای انسان معلوم میشود که آقای انسان این فرق ها را نمیداند، چرا که از نوشته های جسته و گریخته و بدون محتوایش معلوم است که موصوف به مسایل سیاسی ایدئولوژیک وارد نیست و کسی دیگر برایش دیکته میکند که اینطور بگو و اینطور بنویس. آقای "انسان" از فرق بین انقلاب پرولتری و انقلاب دموکراتیک و جنبش پرولتری و جنبش دموکراتیک نوین یادآوری میکند ولی یک کلمه هم در این مورد توضیح نمیدهد. کسی که در مسند قضاوت می نشیند و ادعای به بررسی گرفتن یک پروسه انقلاب را میکند، باید واضح و مشخص سازد که این فرق ها کدام است، نه اینکه تنها با گفتن "فرق دارد" بسنده نماید. به هر حال ناهمی این چیزها را دارد و مادر فوق این فرق ها را به صورت اجمال برایش مشخص ساختیم. باز هم می گوئیم: انقلاب پرولتری، انقلاب سوسیالیستی است که به رهبری حزب کمونیست صورت میگیرد و سلطه بورژوازی را سرنگون میسازد. نخستین انقلاب پرولتری بعد از کمون پاریس در روسیه به رهبری حزب کمونیست بلشویک و در رأس آن رفیق لینن در اکتبر 1917 به پیروزی رسید و با سرنگونی دیکتاتوری طبقات سرمایه دار و فنودال دیکتاتوری پرولتاریا برقرار گردید. با پیروزی این انقلاب دولت دیکتاتوری پرولتاریا بلا فاصله حق تعیین سرنوشت ملل زیر سلطه امپراطوری تزار را تا تشکیل دولت های مستقل به رسمیت شناخت و در اقدام بعدی تمام قراردادهای و پیمانهای غارتگرانه و اسارتبار نظام تزاری را که بر خلقها و ملل ستمدیده تحمیل گردیده بود، ملغاء اعلام نمود و به این صورت دولت شوراهای تکیه گاه مطمئن و دژ انقلابی مهمی برای خلق ها و ملل اسیر جهان گردید. انقلاب اکتبر ده ها میلیون انسان را از ستم طبقاتی، ستم ملی و رنج

و بد بختی نجات دادوبه آزادی ودموکراسی واقعی ورفاه و آسایش رسانید.قبل ازانقلاب اکثیر فقروگرسنگی ، اعتیاد به مواد مخدر ،تن فروشی زنان وانواع ستم منجمله ستم طبقاتی وملی وبیعدالتی در روسیه تزاری بیداد میکرد ؛ولی با پیروزی انقلاب اکتبروتشکیل دولت سوسیالیستی با کمترین وقت مردم روسیه از فقر و بدبختی نجات یافته ودر فضای آزادی ودموکراسی پرولتری زندگی می کردند وروسیه به سرعت به کشور پیشرفته ومترقی تبدیل گردید.اما انقلاب دموکراتیک نوین انقلابی است که به رهبری حزب طبقه کارگر با ایجاد ارتش توده ای وجبهه متحد ملی ضد فئودالی وضد امپریالیستی که ستون فقرات آنرا اتحادکارگران ودهقانان تشکیل میدهدوشامل طبقه خرده بورژوازی وحتى بخشی ازطبقه بورژوازی ملی میگردد،درکشورهای عقب نگهداشته نیمه فئودالی، نیمه مستعمره ومستعمره صورت میگیرد.خصوصیت ویژه وعمده این انقلاب اینست که نیروی عمده آنرا دهقانان تشکیل میدهند وبا جنگ توده ای طولانی ومحاصره شهرها از طریق دهات به پیروزی میرسند.نخستین انقلاب دموکراتیک نوین در چین به رهبری حزب کمونیست چین ودررأس آن رفیق مائوتسه دون در سال 1949 به پیروزی رسید ومنجر به دولت دیکتاتوری دموکراتیک خلق گردیدوزمین را برای جهش وحركت بعدی بسوی سوسیالیزم هموارساخت.انقلاب دموکراتیک نوین در چین به سوسیالیزم انجامید وزمین رشد ،ترقی وتکامل آن رامساعد ساخت.انقلاب دموکراتیک نوین در چین ملیون ها انسان را از فقر وبیکاری نجات داد وزندگی طبقات محروم جامعه رارونق واعتلاء بخشید.ملیون ها تن دهقانان فقیر بی زمین وکم زمین صاحب زمین شدند وازرنج ومصیبت واستثمار نظام فئودالی ونیمه فئودالی وسلطه امپریالیسم واستعمار نجات یافتند.زمینه کار،درس وتعلیم برای همه مساعد گردید. زنان که نیمی از نفوس جامعه چین را تشکیل میدادند به آزادی برابر با مردان رسیدند. انقلاب فرهنگی پرولتری درچین یکی از دستاوردهای بزرگ پرولتاریای جهان است که علم انقلاب پرولتری را تکامل داد ودانش انقلابی پرولتاریااترقی بیشتربخشید.امید آقای "انسان" ویا کسیکه برایش یاد میدهدازاین فرق ها اندکی بیاموزند ودرآینده هرگاه از فرق این جنبش با آن جنبش صحبت مینمایند باید این فرق ها را با خصلت طبقاتی جنبشها واضح ومشخص سازند. نه اینکه از این شاخ به آن شاخ پریده وبا طرح سوالات مبهم که خودشان برایش پاسخی ندارند چهره حق بجانب بخود گرفته وبه آن مباحث نمایند.

لاف زنی و گزافه گوئی آقای "انسان":

آقای "انسان" مینویسد: "من کماکان به مثابه فردی که از سال 1344 به این سو پا به عرصه سیاست عملی و نظری (کدام سیاست عملی و نظری -تأکید از ماست) در افغانستان گذاشته ام، مسئولیت هرگام ایراکه (کدام گام- تأکید از ماست) گذاشته ام خودم دارم. گامهای من بنا بر درک خودم در همان زمان آگاهانه بوده است و اکنون هم آگاهانه گام برمیدارم" ماتاحال کدام عمل مثبت و مؤثری را در عرصه نظری و عملی که به نفع جنبش انقلابی مردم افغانستان باشد، از آقای "انسان" ندیده ایم. به جز مدافعه از نظرات و مواضع اپورتونیستی "سمندر" و چند نوشته بی محتوا، بی ربط و نهیلیستی اش که مملو از اغلاط املائی و انشائیست، تا قضاوت نمائیم که "انسان" راست میگوید. اما تاجائی که چند نوشته اش را مطالعه نمودیم جزء غلط نویسی، لاف و پتاق زنی چیز دیگری در آن مشاهده نکرده ایم. به این سخنانش توجه نمائید: "همان طوریکه پیش و در جریان مریضی شاد روان اکرم یاری (چه وقت و در کجا- تأکید از ماست) از وی به مثابه یک یار و اندیوال دفاع کرده ام و بعد از مریض وی نیز دفاع کردم (چه وقت و در کجا- تأکید از ماست) و این را وظیفه اخلاقی و سیاسی خویش میدانم" دوستان بیائید این سخنان "انسان" را کمی مورد غور قرار دهیم که آقای "انسان" راست میگوید، یا صرف ادعا میکند. وقتی رفیق ارجمندت "سمندر" رفیق اکرم، یاری را "موعظه گر" و "راحت طلب" خطاب نموده است تودر کجا از رفیق اکرم یاری دفاع نمودی. تو نه تنها از رفیق اکرم یاری دفاع نکردی بلکه شانه هایت را بالا انداختی و از آقای سمندر به دفاع پرداختی. این را میگویند دروغ گویی. به این چرندیات نگاه کنید: "من میدانم که دفاع از یار و اندیوال در زمان حیات و زندگی. وقت زندگی شخص ایکه مورد تعرض و توهین و بهتان و ظلم و ستم قرار گرفته است تا چه حد اهمیت دارد و از همینروست که برای نویسنده مقاله مینگارم". آقای "انسان"! وقتی رفیق اکرم یاری مورد حمله و توهین آقای سمندر قرار گرفت، دفاع از یار و اندیوال را میدانستی و اگر میدانستی چرا سکوت اختیار نمودی و از رفیق اکرم یاری به دفاع برخاستی. به دروغ دیگر انسان توجه کنید: اگر نویسنده "هرچه از دوست میرسد نیکوست برایم قابل احترام بودا کرم در وقت مریض اش و پیش از آن برایم قابل احترام بود و میباشد". ما راجع به احترام بازی نمایشی چپ و راست آقای انسان و اهداف

مغرضانه آن که در زیر لفافه احترام بازی وی پنهان است به تفصیل در بخش سوم این نیشته صحبت نمودیم و تکرار آن را ضروری نمی بینیم به این سخنان انسان توجه نمائید: "احترام من (بخوان بی احترامی - تأکید از ماست) به اکرم یاری وسایر یاران و عزیزان بخاطر شرافت و مبارزه خودشان بود و است نه از خاطر اینکه گویا وی ماوویست (مائوئیست) بود یا پیرو کدام ایزسم (ایزم) دیگر بود یا از کجا و کجا بود یا نبود" آقای "انسان" آیا مبارزه رفیق اکرم یاری مبارزه (م ل م) نبود که تو بخاطر مائوئیست بودن آن به وی احترام نمیکنی؛ تمام مبارزات رفیق اکرم یاری را مبارزات (م ل م) تشکیل میدهد که با ایجاد سازمان جوانان مترقی آغاز گردید و تا زمانی که به شهادت رسید به آن وفادار ماند. گرچه چرندیات آقای انسان ارزش نقد کردن را ندارد اما ناگزیر هستیم برای خوانندگان نشان دهیم تاچه انسان های که حتی سواد درست نوشتن را ندارند بر ضد رفیق اکرم یاری و جنبش پرولتری انقلابی دهن کجی مینمایند.

درک انسان از کرامت انسانی

به این سخنان انسان نگاه کنید: "برای من هر انسان دارای کرامت است و تعرض به کرامت هر انسان را نه تأیید کرده ام و نه مینمایم". ببینید که درک این "انسان" از کرامت انسانی چیست. او بدون تمیز و در نظر داشت موقعیت طبقاتی و اعمال و کردار انسانها در جامعه؛ فقط زیر نام "کرامت انسانی" به همه آنها احترام دارد. او مفهوم "کرامت انسانی" را تمسک قرار داده و حتی به هر خائن، وطن فروش، قاتل و جانی هم احترام قایل است. آقای "انسان" صرف به لفاظی و لاف زنی عادت کرده است که به این احترام قایلیم و به آن احترام قایلیم... و در نوشته هایش ده ها پاراگراف را در مورد احترام گذاری به افراد سیاه نموده است، ولی از فحواي کلامش معلوم است که به یکی از این گفته های خویش پابندی ندارد، حال موصوف سمفونی دروغین کرامت انسانی را آغاز نموده است. از همین خاطر است که آقای انسان در برابر جنایات امپریالیزم و نوکران وطن فروش داخلی آنها که هزاران خیانت و جنایت را علیه خلقها مرتکب شده اند، خاموشی اختیار نموده است، بخاطری که آقای انسان به کرامت انسانی معتقد است و نمیخواهد به کرامت انسانی امپریالیست ها و جنایتکاران و وطن فروشان داخلی آن ها لطمه وارد شود و مبادا آنها را خائن وطن فروش و جاسوس خطاب نماید. ببینید که

امپریالیستها هم در رسانه های گروهی و وسایل تبلیغاتی شان همیشه از حقوق بشر، کرامت انسانی و دموکراسی برای همه صحبت میکنند، ولی در عمل هزاران تن بمب و خمپاره بالای مردم مظلوم پرتاب میکنند و کوچکترین اعتراض آنها را به ضرب گلوله و بمب های آتشین پاسخ میدهند و صد بار حیثیت و شرافت و کرامت انسانی و حتی ناموس آنها را پایمال میکنند. کرامت انسانی از دیدگاه انسان برمیگردد به عقاید اسلامی به این آیه: «ولقد کرّمنا بنی آدم... و به راستی که فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا {بمرکب مراد} روانه داشتیم و به ایشان از پاکیزه گی ها روزی دادیم و آنان را بر بسیاری از آنچه که آفریده ایم چنانچه که باید و شاید برتری بخشیدیم». از سوی دیگر حریص بودن، تبهکار و ناسپاس بودن، نادان بودن و همانند چهارپایان بلکه گمراهتر از آنان در نازلترین مرتبه قرار گرفتن اموری است که در برخی از آیات قرآن مطرح شده است که نه تنها نشان از عدم برتری انسان بر دیگر موجودات است بلکه پست تر بودن او نسبت به آنان است. در عمل می بینیم که بر همین مبنا چقدر انسان ها بنا م مفسد فی الارض و یادگیری و کمونیست از طرف رژیم های اسلامی و گروه های اسلام گرا و برخی حکام پیرو ادیان آسمانی و زمینی دیگر کشته میشوند. آیا در این موارد و موارد دیگر کوچکترین توجهی به کرامت انسانی این انسانها صورت می گیرد؟ که هرگز! در اینجا روانشناسان که به بحث و تشخیص درمان بیماری روانی می پردازند، سلامت روانی فرد و جامعه را در تأمین نیازهای بشری اعضای آن جامعه میدانند. محروم کردن و ممنوع کردن افراد از بیان آنچه میخواهند تعیین شرایط، محل زندگی، تصمیم گیری برای آنچه که فرد باید انجام دهد، همگی تضاد اساسی با فطرت و نیازهای اولیه فرد دارد. زندان، شکنجه های روحی و جسمی، شستشوی مغزی، تجاوز، بی عدالتی همه و همه تخریب کرامت انسانی فرد است. حق حیات انسان، تأمین آزادی و حقوق انسانی که کرامت انسانی را ارضاء میکند، در هر جامعه ای باید توسط ضابطان آن مورد توجه و احترام قرار گیرد، از محیط خانه توسط والدین گرفته تا محیط بزرگتر در درون یک کشور توسط دولت مردان و حاکمان آن. حال سوال پیش میآید که در جوامع طبقاتی امکان آن وجود دارد که به کرامت انسانی همه کس احترام شود، آیا جامعه سرمایه داری به گفته شما کشورهای دموکراسی (بخوان دموکراسی بورژوازی) با تمام دستگاه های تبلیغاتی و به خدمت گرفتن هزاران روشنفکر مرتجع و خود فروخته که دم از دموکراسی، حقوق بشر و حفظ کرامت انسانی میزنند و گلوپاره میکنند، به کرامت انسانی مردم افغانستان و عراق احترام

قابل هستند ، آیا کشتار ملیون ها انسان بدست جلادان سیستم سرمایه‌داری نشانه ای از کرامت انسانی باقی میگذارد یا صرف جنبه نمایشی ، تبلیغاتی و فریبکارانه دارد. نظریه کرامت شخص انسان به عنوان مبانی نظام بین الملل حقوق بشر صورتی است کاملاً عقلانی و به شدت وامدار فلسفه کانت. به نظر کانت محترم بودن شخص بشری به جهت پایبندی و تقید او به اخلاقیات نیست ، بلکه اساس حیثیت او مبنی است بر خود سامانی و اصالت نفسانی. فرد بشری به سبب استقلال اراده اش به صرف وجود غایت است و بایستی مورد احترام قرار گیرد. یگانگی احترام مفهومی است ثبوتی ، یگانه و بی همتا ، مفهومی است فراتر از تمامی ارزش های مادی تمامی موجودات بشری به صرف هستی غایتند و از ارزش ذاتی برخوردار اند همه موجودات بشر در این ارزشمندی ذاتی برابرند به این جهت همه آنها مورد احترام برابر قرار گیرند، لذا اگر شما مدعی باشید با معدوم کردن یک ظرفیت عقلانی موفق شده اید ده ها ظرفیت عقلانی دیگر را احیاء نموده اید ، عمل شما موجه نیست چراکه شما در حال یک موجود غائی رابه ابزاری صرف بدل نموده و آنرا معدوم کرده اید. همه موجود بشر در کرامت و حیثیت ذاتی برابر اند از این روحی شریرتترین و پست ترین موجودات بشر رانیز نمیتوان به ملعبه دست و ابزار صرف بدل نمود ، براین مبنا مدافعان الغای مجازات اعدام علی الرغم آموزه کیفری کانت در باب مجازات اعدام ، مدعیند این مجازات در تضاد و تباین ذاتی با اصل احترام به کرامت انسانی است ، چراکه مجازات اعدام فرد مجرم را از حیات محروم نموده اورابه ملعبه دست اجتماع بدل می سازد، در واقع این مجازات یک غایت نفسانی رابه مقام یک ابزار صرف تنزیل میدهد. به همین مبنا هرگونه محرومیت از حقوق به استناد مذهب ، نژاد ، رنگ و قومیت امری است مطرود و غیر مشروع. حال از آقای انسان و استادش سمندر سوال مینمائیم که انقلاب کبیر فرانسه که سلطه فئودالی را نابود کرد. تعرض به کرامت انسانی بورژوازی بود آیا انقلاب اکتبر که تزار را در روسیه سرنگون ساخت و هزاران انسان را از زیر ظلم و ستم و استثمار بورژوازی و فئودالی خلاص نمود ، این انقلاب تعرض به کرامت انسانی بورژوازاها و فئودالها بود؛ وقتی کمونیست هادر چین برسر بعضی خائنین و متنفذین شریکه سالها بر مردم ستم کرده و بر ضد انقلاب توطئه میکردند ، کلاه بوقی میگذاشتند تعرض به کرامت انسانی متنفذین شریرو د و اگر این ها به نظر "انسان" تعرض به کرامت انسانی است، پس بمبارد مان های وحشیانه امپریالیست ها ، و وطن فروشان داخلی آنها و قوای نا توجیست؟ آیا تعرض به کرامت انسانی مردم افغانستان

نیست ؟ آقای انسان اگر از طبقات و مبارزه طبقاتی درک درست می‌داشت می‌دانست که مفهوم کرامت انسانی هم طبقاتی است . طبقات بورژوازی برای طبقه ستمکش هیچگونه ارزش و بهائی قایل نیستند چه رسد به کرامت انسانی آنها . طبقات بورژوازی از زمانیکه به قدرت رسیده اند تا امروز با شعارهای فریبنده "حقوق بشر ،دموکراسی و کرامت انسانی" به تعرض و جهان کشائی پرداخته و بسیاری از کشورها و ملل جهان را به مستعمره خویش تبدیل نموده اند و به بیرحمانه ترین شکل آنها را استعمار و استثمار نموده و فجیع ترین جنایات را بر آنها کرده اند. "انسان" در باره تعریف و توصیف انجنیر عثمان یک صفحه کاغذ را سیاه نموده و مینویسد "از انجنیر عثمان بمثابه یک دانشمند ریاضی که جایش برای همیشه در افغانستان خالیست دفاع مینمایم با آنکه به نظریات سیاسی اش پیش از شعله ای بودنش و بعد از انشعاب اش همسوئی نداشتیم و ندارم". برای "انسان" که خود را از پیروان شعله جاوید میداند موقعیت علمی افراد بر شخصیت سیاسی آنها رجحان دارد با وجودی که "انسان" ادعا میکند که با نظریات سیاسی انجنیر عثمان همسوئی ندارد، به سبب ریاضی دان بودنش به او احترام دارد و از وی دفاع مینماید ، معلوم نیست که آقای انسان به سیاف و ربانی ، به خاطر پروفیسور بودن شان و به داکتر نجیب ، داکتر جلیلی و داکتر شاولی و دیگران شان به خاطر داکتر بودنشان هم احترام دارد و از آن ها هم دفاع میکند یا خیر! اما تاجائی که از نوشته هایش معلوم است وی این مراتب تملق و احترام بازی را به انواع و اقسام مختلف انجام داده است و هیچ مرتجع و وطن فروش و خائن به خلق و میهن را از خود نرنجانده است . وی در یکی از نوشته هایش در سایت گفتمان مراتب سپاسگزاری خویش را به داکتر رسول رهین وزیر اطلاعات و فرهنگ دولت دست نشانده کرزی و داکتر اکرم عثمان هم ابراز داشته است و در آینده معلوم خواهد شد که به چقدر افراد دیگر از این قبیل هم انجام داده است . به این طنز آقای انسان نگاه کنید : " آیا تا حال رنگ برنامه سازمان جوانان مترقی را به سر و چشم دیده ای ، چه رسد به خواندنش " . آقای " انسا ن " اگر یکبار قبول هم نمائیم که تا حال رنگ برنامه سازمان جوانان مترقی را ندیده ایم ، دیدن برنامه سازمان جوانان مترقی و خواندن آن دلالت بر شعله ای بودن و موضع درست اصولی و انقلابی داشتن نمیکند ، اگر کمی از تاریخ جنبش های مترقی آگاهی داشته باشی ، به این گونه سوالات کودکانه نمیپردازی . در تاریخ جنبش های انقلابی فراوان دیده شده است که بسیاری از افراد که در سطح بالائی احزاب انقلابی قرار داشتند و از برنامه و آئین نامه آن باخبر بودند، در مواقع مختلف و بحرانی منحرف شده و به انقلاب

و مردم پشت کرده اند ؛ مانند اکثر رهبران انترناسیونال اول و دوم که به ارتداد گرائیده و به مردمان خود پشت کردند. رهبران بین الملل دوم در آستانه جنگ اول جهانی تحت نام دفاع از میهن به دفاع از دولتهای بورژوازی امپریالیستی خودی برآمدند و به جنبش بین المللی کمونیستی و به منافع پرولتاریا و خلقهای تحت ستم و استثمار خیانت کردند و یا مانند تروتسکی که به توطئه و دسیسه بر ضد رفیق لین و بلشویسم و دولت سوسیالیستی پرداخت و یا مانند لین پیانو و دن سیاوپنگ در چین که بر ضد خط انقلابی رفیق مائوتسه دون دست به خیانت زدند . همچنان در افغانستان " سمندر " و " داکتر اعظم دادفر " که عضو سازمان جوانان مترقی بودند و " داکتر رنگین داد فرسپینتا " و " داکتر سیما سمر " که روزی شعله ای بودند. سمند رسنتریست شد و به لجن پراگنی بر ضد جنبش مترقی شعله جاوید و جنبش کمونیستی (م ل م) و رفیق مائوتسه دون مصروف است و " داکتر اعظم دادفر " و " داکتر سپینتا " و " داکتر سیما سمر " به مقام وزیری دولت دست نشانده کرزی رسیدند. بناءً توبا انتشار دادن نشریات شعله جاوید خواندن ، دیدن و ارائه اسناد ساز مان جوانان مترقی خود را برائت داده نمیتوانی بلکه از نوشته و عملکردت معلوم است که تو باوری به اندیشه های انقلابی پرولتری نداری و سالهاست که از مردم روگشاندن ای و به صفوف تسلیم طلبان و رفرمیست ها درآمدن ای. حال از تو میپرسیم که اگر واقعیت داشته باشد که تو آن رادیده و خوانده ای پس جناب ! شما از آن تاحال چه قدر آموخته اید. یا مانند سادوها و روضه خوانها هر سال در ایام محرم مقداری از آن را به نمایش میگذارید! .

درک انسان از مقایسه :

آقای "انسان" بعد از اینکه از تعریف و توصیف انجنیر عثمان خلاص میشود به مقایسه رفیق اکرم یاری و انجنیر عثمان می پردازد و چنین مینویسد: " عثمان از شهرت خوبی در دانشگاه کابل برخوردار بود و تا جان داد از شهرت خوبی برخوردار بود. اما اکرم را چند نفر در جامعه میشناخت ؟ چند شعله ای میشناخت

آیا از نام وجود عثمان چه نوع بر داشت داشتند ؟ " . دوستان ببینید که بر داشت انسان از مقایسه دوشخص چیست ؟ آیا میشود یک ریاضی دان را با یک (م ل م) انقلابی مقایسه کرد آیا میشود انجنیر عثمان را

با رفیق اکرم یاری مقایسه نمود و اگر این مقایسه را در ریاضی انجام دهیم . انجنیر عثمان در ریاضی از شهرت خوبی برخوردار بود . هرگاه این مقایسه را از نگاه سیاسی انجام دهیم . رفیق اکرم یاری رهبر سازمان جوانان مترقی و یکی از بزرگترین (م ل م) ها در عصر زمانش در افغانستان بود که خدمات گرانبھائی را در امر ترجمه ، تبلیغ ، ترویج ، نشر و پخش و اشاعه نظریات (م ل م) انجام داد و تمام شعله ای ها به جز آقای "سمندر" و "انسان" به شخصیت انقلابی او باوردارند . "انسان" در این مقایسه از نظریات پوپولیستی استفاده میکند . و شناخت و شهرت افراد در جامعه را ملاک قضاوتش قرار میدهد ، تنها شهرت داشتن کافی نیست . اگر تنها شهرت داشتن و مقام علمی را محک قرار دهیم تو انسان را که هیچ مقام علمی نداری و هیچ کس به جز رفیق ارجمندت تو را نمی شناسد ، پس تو پیشیزی از زش نداری . ربانی ، سیاف ، رنجبر ، جلیلی ، و بسا خائنین مشهور دیگر که داکتری و پروفیسوری دارند و در رژیم دست نشانده کرسی مصروف وطن فروشی و خدمت گذاری به امپریالیسم هستند و همه مردم آن ها را از طریق تریبون دولتی و غیر دولتی می بینند و میشناسند ، پس آنها صدها مرتبه از تو با شهرت تر و خوبتر و بهتر هستند ؛ در حالیکه این طور نیست ، تو با وجود تسلیم طلبی ، کم دانشی و انحرافات ایدئولوژیک ات از سیاف ، ربانی ، رنجبر و جلیلی متفاوت هستی . زیرا موقف ارتجاعی و جنایت آنها به همه مردم افغانستان مانند آفتاب آشکار شده است (گرچه ما مثل انسان قصد چنین مقایسه را نداشتیم اما مقایسه غیر علمی ، کج بحثی ، توهین و تحقیر به رفیق اکرم یاری ما را واداشت تا به زبان ونحوه مقایسه خودش با وی صحبت نمائیم) بناءً مقام و منزلت رفیق اکرم یاری هم صدها مراتبه از مقام انجنیر عثمان بزرگ تر و بالاتر است ، زیرا انجنیر عثمان با بیرون دادن پس منظر تاریخی از (م ل م) انحراف کرد و لطمه بزرگی به جنبش انقلابی وارد نمود و سرانجام به گودال تسلیم طلبی سقوط نمود و زندگی شخصی را بر سیاست مردمی ترجیح داد . اما رفیق اکرم یاری تا دم مرگ هم به (م ل م) وفادار ماند و تسلیم دشمنان طبقاتی و ملی خلق نشد . آقای "انسان" شما به جنبش کمونیستی افغانستان توجه نمائید که چند حزب ، سازمان ، گروه و افراد مستقل پیرو و علمبردار خط انقلابی (م ل م) هستند که رفیق اکرم یاری آنرا پایه گذاری کرده است و چند نفر از انجنیر عثمان . به این چرندیات "انسان" نگاه کنید: "آیا همین فرهنگ

مترقی است که اگر یک روز باهم آشنا بودند و در یک راه رفتند، به همدیگر احترام بگذارند و روزی که اختلافاتشان کم و بیش زیاد گردید به دشمن هم تبدیل گردند و تا پای جان بعد از مرگ هم بوی (به وی) کینه توزی را اشاعه دهند." در اینجا باز هم آقای انسان به نظریات عامیانه و پوپولیستی می پردازد و خصوصیت رابطه و احترام بین افراد در یک حزب و یا جریان سیاسی انقلابی را با رابطه آشنائی و احترام در بین مردم عوام فرق نمیکند. "انسان" نظریات عامیانه را به جای نظریات و تئوری های مدون انقلابی علم انقلاب طبقه کارگر قرار میدهد. در حالیکه شناخت، رفاقت و احترام بین اعضای یک حزب، سازمان یا جریان سیاسی به اساس ایدئولوژی و خط فکری آن تعیین میگردد. تا زمانیکه در یک حزب، سازمان و یا جریان سیاسی همه معتقد به یک ایدئولوژی میباشند و از خط مشی های آن پیروی می کنند و در سنگرمبارزه انقلابی متحداً مبارزه میکنند صرف نظر از اختلافات سیاسی جزئی و تاکتیکی بین آنها هیچ مشکلی وجود ندارد، زمانی که نظریات انحرافی و غیر (م ل م) در حزب بروز میکند و عده ای میخواهند افکار بورژوازی و رویزیونیستی را جایگزین ایدئولوژی و افکار انقلابی حزب و یا سازمان نمایند، آنگاه ایجاب میکند که با نظریات اپورتونیستی آنها مبارزه شدید ایدئولوژیکی صورت گیرد. آیا با منحرفین ایدئولوژیکی سیاسی و تسلیم طلبان میشود رفاقت و دوستی کرد و برای آن همانند افراد انقلابی اصولی احترام داشت، و یا اینکه در صورت عدم اصلاح آنها راطرد نمود! آیا حزب بلشویک روسیه می توانست با تروتسکی بعد از انحرافاتش کدام آشنائی و یا دوستی داشته باشد؟ هرگز! کسانی که نظریات اپورتونیستی و رویزیونیستی آنها آشکار میشود و با سلاح انتقاد و انتقاد از خود وقع نمیگذارند، باید نظریاتشان مورد نقد قرار گیرد و چهره اپورتونیستی آنها برای همه افشاء گردد. هرگونه احترام، سازش و مسامحه با اپورتونیست ها دشمنی با مردم و منافع زحمتکشانشان است و آنها را قادر میسازد، بیشتر در بین مردم نفوذ نموده و مشی اپورتونیستی و تسلیم طلبانه خویش را بسط و گسترش دهند. راجع به اشتباهات شعله جاوید و درس گیری از آن ایجاب می نماید تا رساله جداگانه ای تحریر شود و علل و عوامل آن بصورت علمی تحقیق و بررسی شود. اما با مسئولیت گفته میتوانیم که سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) با تمام کمی و کاستی ها و اشتباهات آن یک جنبش

انقلابی و مترقی بود که در پرتو خط انقلابی پرولتری (م ل ا) فعالیت می کرد و در وقت وزمانش خدمات بزرگی به نفع جنبش کمونیستی افغانستان انجام داد، فرهنگ مترقی و انقلابی را در جامعه تبلیغ و ترویج کرد و یک نسل انقلابی را پرورش داد و پرده از چهره رویونیستی و اپورتونیستی باندهای خلق و پرچم، گروه ارتجاعی "اخوان" و بداران بین المللی شان برداشت. به این سخنان نگاه کنید: "آیا اکرم یاری یا کدام فردی از رهبران و کادر های سازمان جوانان مترقی و یا فعالان جریان شعله جاوید میتواندست بداند که در افغانستان کودتا میگردد و زنجیر کودتا ها یکی پشت دیگر تکرار میگردد؟ آیا آن ها از تاریخ افغانستان و منطقه و جهان میدانستند اگر پاسخ آری باشد. میدانی چه جواب برای خون های ریخته شده خواهیم داشت". آقای انسان! کمونیست ها نه رمل انداز هستند و نه باصطلاح ولی که بتوانند از وقایع و تغییرات و تحولاتی که تا هنوز بوقوع نه پیوسته اند آگاهی حاصل نمایند و خبر بدهند، حتی مارکس پیش بین کرده نمیتوانست که انقلاب در کشورهای پیشرفته سرمایه داری اروپا نی بلکه در روسیه کشوری عقب مانده به وقوع می پیوندد آیا مارکس میدانست که در کمون پاریس چه بوقوع می پیوندد. سی و پنج هزار نفر بدست بورژوازی اعدام میگردد. سی هزار نفر دیگر زندانی و بیست هزار دیگر فراری میشوند. آیا امپریالیزم امریکا با این زرادخانه عریض و طویلش میدانست که در ویتنام به چه شکست مفتضحانه ای مواجه میگردد؟ بسیاری از تغییرات و تحولات در جامعه خارج از ذهن افراد به وقوع می پیوندد آیا بورژوازی می فهمید که طبقه کارگر که در بطنش پرورش می یافت، روزی گورکشش میگردد. شعله ای ها تا اندازه که از علم انقلاب پرولتری (م ل م)، از طبقات و تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی آگاهی داشتند و استبداد و استثمار طبقات ستمگر مملکت کمپرادور و حامیان بین المللی آنها را می شناختند و از ماهیت و خصلت طبقاتی آنها آگاه بودند، برای رهائی خلق از ستم و استثمار آنها دست به مبارزه انقلابی مخفی و علنی زدند و ستم طبقات ارتجاعی و بداران بین المللی شان امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم را افشاء نمودند و سعی می کردند تا توده های خلق را آگاهی سیاسی داده و بیدار سازند، و در آخرین تحلیل میخواستند که در افغانستان با ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر، در جهت آمادگی شرایط ذهنی در جامعه مبارزه کنند و باتشکیل ارتش توده ای و جبهه متحد ملی انقلاب دموکراتیک نوین را

آغاز نمایند؛ چون در اولین مرحله از این مبارزه قرار داشتند و تاهنوز حزب انقلابی طبقه کارگر ایجاد نگردیده بود، نسبت بعضی اشتباهات (که بحث جداگانه ای را ایجاب مینماید) بعد از کشته شدن رفیق سیدال سخندان بدست باند سیاه و جنایت کار " اخوان " خاصتا گلب الدین که بهانه ای بدست انتقادیون برای انشعاب گردید، از طرف دیگر مریضی رفیق اکرم یاری و رشد ونموی اندیشه های سنتریستی، اکونومیستی، دگماتیستی در درون جنبش پرولتری و رشد اندیشه های رویونیستی و اسلامیستی در سطح جامعه (که مبارزه قاطع اصولی علیه آنها چون قبل ادامه نیافت) باعث انحلال سازمان جوانان مترقی و تشنت و پراگندگی جریان دموکراتیک نوین گردید، جنبش نیرومند شعله جاوید، به چندین پارچه تقسیم شد و گروه ها و محافل مختلف بوجود آمدند که هر کدام شان ادعای (م ل ا) را داشتند، ولی نتوانستند جنبش را دوباره بسوی وحدت و ایجاد حزب طبقه کارگر سوق دهند. در یک چنین شرایطی بود که کودتای 26 سرطان و بعد کودتای ننگین 7 ثور بنابر رشد تضاد های ملی و بین المللی به وقوع پیوستند و به تعقیب آن دستگیری رفقا از طرف جنایت کاران خلقی و پرچمی ها آغاز گردید و عده زیادی از آنها به اثر شکنجه های وحشیانه کشته شده و یا اعدام گردیدند. آقای "انسان" حال که به گفته شما در افغانستان هیچ جنبش کمونیستی وجود ندارد، ولی هر روز مردم افغانستان از طرف نیروهای اشغالگر مورد بیرحمانه ترین نوع بمبارد مان های وحشیانه قرار میگیرند و کشته میشوند. دولت دست نشانده، طالبان و تنظیم های جنایت کار اسلامی و عده ای از وطن فروشان خلق و پرچم که در قوای نظامی و امنیتی دولت دست نشانده مشغول خدمت گذاری میباشند، دمار از روزگار مردم کشیده اند. ملیون ها انسان در زیر خط فقر قرار دارند، بیش از یک ملیون انسان به مواد مخدر معتاد گردیده اند، فحشاء و مریضی "ایدز" در حال گسترش است، هر روز عده ای از مردم بخاطر فقر، مریضی و بی دوائی به کام مرگ میروند، جواب این خون های ریخته شده را کی میدهد، آیا احزاب راجستر شده دموکراسی امپر یالیستی و یا خود شما آقای "انسان" که زیرکانه نظریات تسلیم طلبی را در زیر پرده دفاع از کرامت انسانی پخش میکنید؟! به این پاره گوئی انسان نگاه کنید: " در نخستین لحظات طرح و انتشار پس منظر تاریخی مخالف برخورد فکری شان بودم و امروز نیز میباشم ". آقای "انسان"! دیگر هرچه تلاش کنی جنایت رنگ ندارد و جنبش

انقلابی در آن سطح فکری ای قرار دارد و فریب سخنان چرب و نرم شما ونیرنگها وترفندهای استاد شمارا نمی خورد. اگر شما مخالف پس "منظرنویسان" بودید ویا هستید ،اگر د رچهل سال گذشته سکوت اختیار نمودید ، حال بفرمائید برخورد فکری "پس منظر" را در چند سطر نقد نمائید ، تاببینیم که این ادعای شما هم لاف است یا واقعیت می گوئید. آقای "انسان" ضمیمه نوشته اش قسمتی از نشریه انقلابی " به پیش" راکه توسط رفقا "بصیر اخگر" و"رحیم" درسال1352 درآلمان به نشر میرسید ومواضع پس منظر نویسان را به نقد کشیده است، منتشر نموده است . توجه شمار ابه پاراگرافی ازصفحه اول شماره دوم این نشریه جلب مینمائیم:

در رد پس منظر تاریخی

نامه رسیده

از چندی به این سونوشته ای بنام پس منظر ، گزارش در باره مذاکرات پیرامون مورد اختلاف ،پاسخ به نامه رفیق-در پیرامون دولت از جانب دوسه تن معلوم الحال انتشار یافته است.این نوشته ها از نگاه اینکه فرآورده بیمارگونه ای چند تن خود شیفته ودروغ پرداز است ،ارج وبهائی ندارد.از یک سو پیاس حقیقت از سوی دیگر بنا بر اینکه اندیشه زهرآگین ماورای انقلابی وماورای چپ که برای انقلاب ،تدارک سازمانی وانگیزه سیاسی توده را به هیچ میگیرد ودیوانه وار دست به ماجرا میزند ،گروه ناآشنا به مبانی دانش مترقی وفاقد تجارب سیاسی را از راه بدر کند ، سزاوار است ببینیم این نوشته این آمیزه یاهه آئی تب آلود وخواسته های بیشرمانه چه نکاتی را در بردارد وانگیزه این طوفان در پیاله چای چیست؟" شماره دوم به پیش ماه سرطان1352 .

ایکاش آقای "انسان" این سند باارزش تاریخی راکه در دست داشت در این مدت مورد مطالعه قرار میداد واز آن می آموخت ودر دفاع از پس منظر نویسان قرار نمیگرفت وامروز بانشرآن برنا فهمی خود صحه نمیگذاشت.در آخر از خوانش نوشته های "انسان" ونقدآن به این نتیجه میرسیم که آقای انسان یکی ازمدافعین سنتریست ها واپوتونیستها ورفرمیست هاست که نه از دانش سیاسی وایدئولوژیک لازم برخوردار است ونه از دانش نویسندگی. این "انسان" نسبت این بی دانشی از طرف دشمنان (م ل م) ومدافعین ایدئولوژی بورژوازی مورد استعمال واستفاده قرار میگیرد .بناءً آماج ما طبقات بورژوازی

و اپورتونیستهای رنگارنگ مدافع آن در مجموع میباشند. امیدواریم آقای انسان به این اشتباهات و اعمال ضد جنبش پرولتری انقلابی اش پی برده دفاع از منافع توده های مردم را بالاتر از منافع بورژوازی و امپریالیسم ، سنتریسها و فرمیستها قرار داده لجاجت و کنایه گوئی را کنار گذاشته به تحقیق و مطالعه پرداخته و انحرافات فکری و سیاسی خویش را اصلاح نماید.

پایان